

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و برزنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

محمد قراگوزلو

۲۰ اپریل ۲۰۱۲

مبارزه طبقاتی برای افزایش دستمزد

۲. مطالعات گسترده مارکس و انگلس...

درآمد

الف. در بخش نخست این مقاله به مقوله افزایش دستمزد به اعتبار دو مولفه **نرخ تورم** و **خط فقر** پرداختیم و حداقل دستمزد اعلام شده برای سال ۹۱ را در حد فاصل ۳ تا ۴ برابر کمتر از خط فقر ارزیابی کردیم. همچنین تلاش مستمر به منظور افزایش دستمزد را یکی از اولویت‌های مبارزه طبقاتی کارگران دانستیم که خلاف مصوبات شورای عالی کار محدود به اواخر اسفند [حوت] نمی‌شود. واضح است که اولویت‌های مبارزه طبقاتی در شرایط کنونی ایران از حدود افزایش دستمزدها فراتر می‌رود و سطوح گسترده‌ای از مبارزه **تهاجمی** و البته منشئت برای **لغو قراردادهای موقت** و **دریافت دستمزدهای معوقه** را فرا می‌گیرد و این قابلیت را دارد که به گستره **دفاع از حقوق کارگران بی‌کار شده**، **دفع تهاجم استثمار مضاعف پیمان‌کاری‌ها**، **حمایت از حقوق زنان خانه‌دار** تا مبارزه برای **آزادی فعالان کارگری** و به تبع آن بسط آزادی‌های سیاسی وارد شود. علاوه بر این‌ها مبارزه جاری برای **ایجاد تشکل‌های مستقل کارگری** و به رسمیت شناخته شدن حق **اعتصاب** و **تظاهرات** نیز کشف تازه‌ای نیست و در سنت‌های یکصد ساله جنبش کارگری ایران پشتوانه قاطع مبارزاتی دارد.

ب. ما، در سلسله مقالات سه‌گانه‌ای که به مناسبت **یک مه** سال گذشته (۱۳۹۰-۲۰۱۱) نوشتیم، با تأکید بر **"امکان عروج طبقه کارگر"** در متن بحران جهانی اقتصاد سیاسی سرمایه‌داری و اشاره به بخشی از مواضع و **ظرفیت‌های اعتراضی رو به تعرضی کارگران** در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته و تبیین ماهیت طبقاتی انقلاب‌های نیمه تمام افریقای شمالی و خاورمیانه، بر این نکته پای فشرده‌ای که جنبش اشغال وال استریت با وجود جهت‌گیری مترقی و رادیکال ضد کاپیتالیستی هنوز جنبش هژمون طبقه کارگر متحزب نیست. جنبشی که بی‌بهره از رهبری طبقه کارگر آگاه، متشکل و رزمنده باشد، سرانجام در متن یک سلسله تغییرات رفرمیستی - حداکثر از نوع کینزینی - به خانه باز خواهد گشت. در چنین شرایط پیچیده‌ای طبقه کارگر می‌تواند - و راستش چاره‌ای ندارد - ضمن حمایت از همه کسانی که برای کسب کار و رفاه و پس گرفتن خانه‌های حراج شده از سر و کول وال استریت بالا می‌روند، برنامه خود برای تغییر جهان را به پلتفرم اصلی این جنبش‌ها تبدیل کند. **"حمایت"** صرف و مطلق از مبارزات و مبارزان ضد کاپیتالیستی به یک مفهوم سقوط در اکونومیسم ناب و روی‌کردی سلبی است که وقتی با حمایت از مبارزه صرفاً ضد "امپریالیستی" و ضد جنگ در ایران توأم می‌شود، شیوه جدیدی از مواضع پرو شوروی حزب توده را

باز تولید می‌کند. کسانی این موضع ما را آرمان‌گرادی خوانده‌اند و کسان دیگر این تحلیل‌ها را به نظرات "دیوانگان" مانسته دانسته‌اند. اگر نقد منشویسم و ارتجاعی خواندن خیزش بورژوازی لیبرال ایران آرمان‌گرایی است، اگر رد مستدل هر تنابنده‌ای که از چپ بودن فقط سبیل و صدای کُلفت را یدک می‌کشد و به بهانه ضدیت با حمله کذائی لشکر بیان درمانده ناتو، ناسیونالیسم ملی - مذهبی‌اش را در قالب نوازش گریه عزیز ماست‌مالی می‌کند، آرمان‌گرایی است، اگر دفاع از ضرورت حیاتی هژمون شدن جنبش کارگری بر هر جنبش اجتماعی مترقی و تحلیل سوسیالیستی مرحله انقلاب "دیوانگی" است... پس خوشا آرمان‌گرایی و جنون! هر "ضد کاپیتالیستی" که یک دست جام باده شیرین عبادی و دست دیگر پرچم کمپین امضاء و صلح و فتوای آیت‌الله صاعی بلند کرده است، ضد کاپیتالیست نیست. مضاف به این‌که سوسیالیسم این حضرات نیز در نهایت چیزی است شبیه سوسیال نئولیبرالیسم تونی بلر و زاپاترو و پاپاندرو. نوع واکس خورده میتران! لیبرالیسم لیبرتر شرقی!

باری اگر تیغ اجل مجال دهد، خواهیم کوشید در این سلسله مقالات به اجمال اما در فواصل مجمل، مهم‌ترین اولویت‌های جنبش کارگری را نقد و بررسی کنیم. تأمل شتابزده درخصوص تعمق مارکس و انگلس پیرامون فرایند بحران سرمایه‌داری، رهنمود غلط یا توصیه‌های بد ایشان به طبقه کارگر المان در جریان بحران ۸-۱۸۴۶ (که به پیراهن عثمان حقانیت طلبی منشویک‌ها تبدیل شده)، ارزیابی تئوری‌های کینز - گیدنز درباره کار و دستمزد و به دنبال آن مسایل مشخص‌تری همچون موانع ایجاد تشکلهای مستقل کارگری (استبداد، آگاهی، سبک کار)، تشکل به عنوان هدف اولیه یا کسب هژمونی بر جنبش‌های اجتماعی ضد سرمایه، وضع حال جنبش کارگری (تعرضی یا تدافعی)، توازن قوا، بی‌ربط شدن چپ جدا مانده از طبقه با مبارزه طبقاتی، تحزب طبقه کارگر و عدم امکان بسته‌بندی طبقه و صدور آن به فراسوی مرزها به قصد کسب آگاهی و برای خود شدن، مجازی شدن مبارزه طبقاتی و سرنوشت مشترک چپ سکتی پیر و فرتوت با کموناردهای فراری، صادرات خرده بورژوا از فرودگاه‌های رسمی داخلی به کشورهای اروپایی تحت عناوین پر طمطراق فعال کارگری و دانشجویی و زنان و غیره هر کدام به اندازه امکان و توان ما تجزیه و تحلیل خواهد شد.

مطالعات گسترده مارکس و انگلس درباره فرایند بحران سرمایه‌داری

اهمیت تاریخ ساز سوسیالیسم علمی مارکس و انگلس فقط معطوف به نقد سوسیالیسم اتوپیک اوئن، فوریه و کابه یا مرزبندی با دیالکتیک ایده‌آلیستی هگل و دیالکتیک صوری و مشاهده‌گر فونر باخ و نقد پرودون و دورینگ به تنهایی نیست. علاوه بر تمام این‌ها مطالعات عمیق مارکس و انگلس درخصوص شیوه تولید سرمایه‌داری و تدقیق ساختارهای بحران‌زا و دوره‌ی مینای کم و بیش دقیقی از کلیات یک اقتصاد سوسیالیستی را نیز تدوین کرد. این شیوه اقتصادی اگرچه در چارچوب تولید آگاهانه یا تولید برای نیازها شکل خواهد بست، اما طرحی از پیش آماده نیست. مهم‌ترین وجه ابتدائی چنین اقتصادی البته تبدیل مالکیت خصوصی بر وسائل تولید به مالکیت اشتراکی و اجتماعی و لغو کارمزدی است. در عین حال نکته مهم در مطالعات مارکس و انگلس شناخت قوانین بنیادی سرمایه‌داری و تبیین آن در هر دوره تاریخی بوده است. در واقع به یمن همان مطالعات و کشف‌های تاریخی است که می‌توان اشکال پیشرفته‌تر سرمایه‌داری را نیز در هر لحظه تبیین کرد. تحقیق وسیع و روی‌کرد اخیر (۲۰۱۰) دیوید هاروی به کاپیتال - در کتاب "معمای سرمایه" - و نگاه تیز تری ایگلتون به "چرا مارکس حق داشت" در واقع کشف مجدد یا بازگشت به مطالعات مارکس و انگلس برای ارائه تبیینی نو از وضع کنونی سرمایه‌داری است.

بدین ترتیب مراجعه به دست‌آوردهای مطالعاتی بنیان‌گذاران سوسیالیسم علمی، با تأکید بر روند تحقیقاتی ایشان می‌تواند ما را در نقد صورت‌مندی‌ها جدید بحران و شناخت مکانیسم امکان فروپاشی سرمایه‌داری کمک کند. روند بحران، رکود، بهبودی، رونق بحران به دقیق‌ترین شکل ممکن در مطالعات مارکس و انگلس مورد تجزیه و تحلیل علمی و تاریخی قرار گرفته است. آنچه که در این مطالعات مکتوب به درستی تدقیق نشده است، چگونگی گذار از بحران سرمایه‌داری به سوی شیوه تولید

سوسیالیستی است. پوزیتیویسمی که از انترناسیونال اول و دوم تاکنون بر مارکسیسم ارتدوکس حاکم بوده، به یک معنا ناشی از همین ابهام است. از درون چنین پوزیتیویسمی است که بسط بازتولید و نحوه گذار سرمایه از اعماق بحران‌های بزرگ نه فقط به درست نقد نمی‌شود، بل که این انگاره بیرون می‌آید که گویا مارکس وقوع بحران‌های بزرگ را به عروج اجتناب‌ناپذیر سوسیالیسم پیوند زده است.

مارکس و انگلس پیش از ملاقات با یکدیگر، مطالعات جدی خود را در مورد اقتصاد سیاسی و بحران سرمایه‌داری در دوره بعد از بحران ۱۸۴۱-۴۲ آغاز کردند. بحرانی که به عنوان "فاجعه بارترین رکود اقتصادی قرن نوزدهم" توصیف شد و هیچ یک از ایشان برای فهم و توضیح آن آمادگی نداشتند. مطالعات مارکس زمانی شکل بست که حکومت نشریه *rheinische zeitung* را - که مارکس ویراستارش بود - تعطیل کرد و او لاجرم به پاریس رفت. کم و بیش در همین زمان نیز انگلس برای انجام یکسری کارهای تجاری و بازرگانی ریسندگی به منچستر رفته بود. چنان‌که دانسته است، مارکس در پاریس به جریان‌ها و گرایش‌های (trends and tendencies) مختلف جنبش سوسیالیستی و کارگری وصل شد و در همان حال انگلس در منچستر خود را در میان طبقه کارگر رشد‌یابنده و معترض انگلستان دید. طبقه‌ای که تحت لوای جنبش چارنیسم حرکت و مبارزه می‌کرد. در واقع مارکس و انگلس در دو موقعیت تقریباً متفاوت قرار گرفته بودند. به همین سبب نیز مطالعات معطوف به نقد اقتصاد سیاسی مارکس با مباحث فلسفی جاری در محیط پیوند خورد و انگلس در شرایطی دیگرگون به سوی بررسی نحوه توسعه سرمایه‌داری صنعتی سمت‌گیری کرد. در این دوران مارکس - که هنوز با ساختارهای هگلی اندیشه‌های خود دست به‌گریبان بود - به تدوین مرزبندی‌های خود با هگلی‌ها پرداخت و نقد نظریه هگل در خصوص دولت (۱۸۴۳) و نقد "فلسفه حق هگل" را منتشر کرد. انگلس که با دغدغه‌های دیگری سر و کار داشت به تدوین طرح خلاصه نقد اقتصادی سیاسی (۱۸۴۴) وارد شد و اثری را فرموله کرد که بعدها زیرساخت‌های اصلی تئوری بحران از منظر مارکس را نیز شکل داد. در این طرح اجمالی، انگلس متعاقب نقد مقولات اقتصادی مطروحه در اقتصاد سیاسی کلاسیک (مالکیت خصوصی، ارزش، مبادله، قیمت، بهره، کار، سرمایه) به طرح و شرح موضوع رقابت میان سرمایه‌داران، کارگران و به طور کلی طبقات دست‌زد و مؤلفه‌های همچون انحصار و بحران‌های بازرگانی را تجزیه و تحلیل کرد. دست‌آوردهای تئوریک انگلس در این مدت، سخت قابل تأمل است. به نظر انگلس بحران ناشی از پیشی گرفتن تولید از بازار است:

«اگر تقاضا بیش‌تر از عرضه باشد قیمت‌ها افزایش می‌یابند و در نتیجه عرضه تا میزان معینی تحریک می‌شود و به محض آن که بازار رنگ عرضه را می‌بیند، قیمت‌ها نزول می‌کنند. در صورتی‌که عرضه بیش از تقاضا باشد، تنزل قیمت‌ها تا آن جا پیش می‌رود که تقاضا بار دیگر تحریک می‌شود و به شکلی پایان‌ناپذیر ادامه می‌یابد...» (Engels.F, 1843:433)

در نتیجه این مکانیسم، ناگزیر اضافه تولید پیش می‌آید. به نظر انگلس این ناترازی مندی که منجر به بحران می‌شود، ناشی از فقدان یک نظام اجتماعی ناظر بر تولید است. نظامی که میزان عرضه را به اساس اندازه و نیاز و تقاضا کنترل کند. انگلس به درستی رمز جنون آسای رقابت میان سرمایه‌داران را کشف کرده و به دقت دریافته بود که:

«قانون رقابت این است که عرضه و تقاضا همیشه در تلاش برای تکمیل یکدیگرند... اگر تولیدکنندگان می‌دانستند که نیاز مصرف‌کنندگان چه قدر است، اگر تولید را سازمان می‌دادند، اگر آن را بین خود تقسیم می‌کردند، آن‌گاه نوسانات رقابتی و گرایش آن به بحران غیر ممکن می‌شد... مبارزه سرمایه علیه سرمایه، کارگر علیه کارگر، زمین علیه زمین و غیره تولید را به تب داغ می‌کشاند.» (Ibid, PP, 433-435)

در زمینه پیش‌نهاد انگلس بنگرید به: (قراگوزلو، ۱۰۴-۱۰۲: ۱۳۸۸)

اگرچه انگلس در این تحقیقات و اثر خود: (Outline of critique of political economy) به وضوح وارد تعلیل ساختارهای بحران سرمایه‌داری و سبب شناخت اضافه تولید و بحران و بهبودی و رونق سرمایه‌داری نشد و تبیین چپستی سبقت

گرفتن تولید و عرضه بی‌برنامه و فاقد دستور نظام اجتماعی از تقاضا را مسکوت نهاد، اما همان مطالعات نکته بسیار مهم ادواری بودن فرایند بحران اضافه تولید را مورد توجه قرار داد:

«بحران‌های تجاری همچون ستاره‌های دنباله‌دار ظاهر می‌شوند و ما اکنون می‌دانیم که به طور متوسط هر پنج تا هفت سال یک-

بار به وقوع می‌پیوندد. در هشتاد سال گذشته این بحران‌های تجاری به شکلی منظم رخ داده‌اند.» (Ibid, P.433)

علاوه بر این نکته‌یابی دقیق، انگلس از مطالعات خود به چند کشف تاریخی بسیار مهم نیز دست یافت، که بعدها مورد توجه او و مارکس در تبیین تئوری بحران قرار گرفت. انگلس با فراستی کم مانند فهمید که بحران‌های ادواری با پیشرفت و تکامل سرمایه‌داری به گونه‌ی تصاعدی حادث و عمومی‌تر می‌شوند و تعمیم بحران سرمایه‌داری در چارچوب افزایش تضاد میان طبقات دارا و نادر امکان بروز انقلاب سوسیالیستی را تسریع می‌کند. *لغزش تحلیل تنوریک و تاریخی انگلس این بود که او امکان فروپاشی سرمایه‌داری متعاقب وقوع یک بحران بزرگ را به نحوی اجتناب ناپذیر به شرایط انقلابی پیوند زد و فروپاشی سرمایه‌داری بحران زده را امری قطعی دانست و از امکان و توان ترمیم سرمایه‌داری به منظور عبور از بحران به سانگی گذشت. تصویری که انگلس از انقلاب عظیم اجتماعی متأثر از وخامت اوضاع سرمایه‌داری به دست می‌دهد، به تأکید خود او در ذهن هیچ یک از فیلسوفان و اقتصاددانان نیز نمی‌گنجد. آنچه که انگلس گفت و توجه مارکس را نیز برانگیخت معطوف به این نظریه بود که:*

«در پیشرفت تولید باید مرحله‌ای فرا برسد که در آن به قدری نیروی کار زیادی وجود داشته باشد که به تبع آن توده عظیم فرودستان چیزی برای ادامه زندگی ندارند و مردم به دلیل وفور (کوه کالا) گرسنگی می‌کشند.» (Ibid, P.435)

طرح اجمالی انگلس در سال ۱۸۴۴ مورد توجه مارکس قرار گرفت. چنان‌که از آن به عنوان اثری مهم یاد کرد و آن را به مؤجزترین شکل ممکن (دو صفحه) باز نوشت. در این سال (۱۸۴۴) مارکس ضمن تدوین و تنظیم "دست نوشته‌ها" در اشاره‌ای شتاب‌زده و کوتاه از طرح اجمالی انگلس گذشت. دست نوشته‌ها در تابستان سال قبل از ملاقات با انگلس جمع‌بندی شد. در این برهه مارکس هنوز تمام اهتمام نظری خود را معطوف شناخت انتقادی آثار اقتصاددانان کلاسیک (از جمله فیزیوکرات‌ها، ریکاردو، اسمیت) و نحله‌های مختلف سوسیالیست‌ها (مانند سنت سیمون، پرودون، باوئر، استرینتر و غیره) کرده بود. در این دوران چند مقاله در حمله به سیاست‌های نادرست سوسیالیست‌های اتوپیک منتشر شد. به موازات این نقدها مارکس به یک پوست‌اندازی اساسی فلسفی نیز دست زد و ضمن مرور اندیشه‌های فلسفی و تعلقات ذهنی گذشته خود مدار حرکتش را بر محور **مبارزه طبقاتی کارگران** تنظیم کرد. در پانز ۱۸۴۴ کتاب "خانواده مقدس" منتشر شد. این اثر حاصل کار مشترک مارکس و انگلس بود و هدفش را در نقد هگلی‌های جوان (باوئر و استرینتر) دنبال می‌کرد.

انگلس در کنار همکاری با مارکس به طور منفرد نیز قد کشید و تحلیل بسیار دقیقی از چگونگی پیشرفت مادی مبارزه طبقاتی و شکل‌بندی انباشت سرمایه ارائه داد. کتاب جامع "وضعیت طبقه کارگر انگلیس" در همین سال (۱۸۴۵) نوشته و به "طبقه کارگر بریتانیای کبیر" پیشکش شد. تمام توجه انگلس در این کتاب نیز به ارتباط بحران و مبارزه طبقاتی از مدخل رقابت صنعتی و ادواری بودن آن متمرکز شده است. واضح است که در این اثر، جمع‌بندی کامل‌تری - نسبت به "طرح اجمالی" - از بحران ناشی از اضافه تولید به دست آمد. اگرچه انگلس باز هم از دلایل اصلی اشباع شدن بازار گذشت، اما فرض او بر این پایه مستقر بود که سرریز شدن بازارها از یک کالای خاص، نتیجه این مشکل ساختاری است که سرمایه‌داران قادر به درک زمان و روز واقعه نیستند. نکته مهم دیگر این اثر انگلس نگاه دقیق او به "چیستی حفظ رقابت کارگران به عنوان کلید کنترل آنان از سوی سرمایه‌داران" بود. انگلس توضیح داد که چرا و چگونه ایجاد "ارزش ذخیره بی‌کاران" گستره تقسیماتی را دامن می‌زند که رقابت زیان-آور کارگران بر پایه آن واقع شده است. انگلس خاطر نشان کرد که رشد سریع ارتش ذخیره بی‌کاران در فرایند بحران اگرچه به تضعیف کارگران مزدی و تقلیل دستمزد می‌انجامد اما در همان حال به رشد کشمکش‌های طبقاتی نیز کمک می‌کند. انگلس بر **مورد وضع زندگی کارگران بی‌کار** شده نوشت:

«این کارگران به گدائی درمی‌غلتنند، اما مانند گداهای خیابانی گردن کج نمی‌کنند. این کارگران به اعتبار کمیت‌شان سرمایه‌داران و دولت‌های سرمایه‌داری را زیر فشار می‌گذارند. در نتیجه، تنش‌هایی در جامعه به وجود می‌آید. در میان کارگران شور و شوق و خشم مبارزه شعله‌ور می‌شود و تا وقوع قیام عمومی در مناطق تولید پیش می‌رود.» (Ibid, P.381)

فصل درباره "جنبش کارگری" تنش‌هایی را پیش می‌کشد که از سوی کارگران معترض شکل می‌گیرد و در مسیر خود به انسجام طبقاتی و تشکیلاتی اتحادیه‌های صنفی و مجامع کارگری می‌انجامد. چنین مبارزاتی در تحلیل انگلس اگرچه قادر به تغییر شیوه تولید سرمایه‌داری نیست اما استمرار این مبارزات سبب می‌شود که بورژوازی از یورش به معاش پرولتاریا - از جمله کاهش دستمزدها - ناتوان بماند.

در مورد مبارزات اتحادیه‌ی، بعد از این سخن خواهیم گفت تأکید انگلس بر نقش و اهمیت اتحادیه‌ها، به ویژه در راه کسب امتیازات صنفی و دفاع از دست‌آوردهای جنبش کارگری قابل تأمل است. از منظر همین شناخت دقیق از ضرورت شکل‌بندی اتحادیه‌ها بود که انگلس مبارزه چارتریستی طبقه کارگر انگلستان را تأیید کرد. حمایت صریح انگلس از جنبش چارتریس، از یک سو معطوف به حمایت از جنبش مادر و همیشه جاری طبقه کارگر بود - که می‌توانست در صورت استمرار به عروج سوسیالیسم بینجامد - و از سوی دیگر نقدی همه‌سویه علیه سوسیالیسم بورژوازی انگلیسی (اوتنیسم) و اتویستی‌های فرانسوی بود. "ایدئولوژی المانی" (۴۵-۱۸۴۴) و "فقر فلسفه" (۱۸۴۷) اگرچه نقد ماتریالیسم مشاهده‌گر فوئر باخ و ذهنی‌گرایی فلسفه فقر پرودون را هدف گرفته بود، اما در این آثار به تدریج مولفه اصلی و مرکزیت تضاد طبقاتی در مسیر تکامل اجتماعی مورد توجه مارکس قرار می‌گیرد و رگه‌های واضحی از تحقیقات انگلس (طرح اجمالی) وارد ساز و کارهای فکری مارکس می‌شود. از تدوین این اثر به بعد است که مارکس و انگلس بر نگاه خود به تاریخ جوامع پیشین - در مقام تاریخ مبارزه طبقات - وسعت می‌بخشند و به عنوان نگرش تاریخی خود تفکیک میان نیروهای مولد و نقش و تکامل این نیروها در روابط تولیدی را برجسته می‌کنند. مارکس که پس از اخراج از پاریس - توسط حکومت گیزو - به بروکسل رفته بود پس از تکمیل مباحث "ایدئولوژی المانی" به اتفاق انگلس تصمیم به ایجاد یک کمیته مکاتباتی کمونیستی (communist correspondence committee) گرفت. وظیفه این کمیته ابتداء ایجاد ارتباط وسیع با هوادارانی بود که به تحلیل‌های ایشان گرایش داشتند. کمیته کمک کرد تا مارکس و انگلس به وسیله نامه‌ها و نشست‌ها پیشروان رزمنده طبقه کارگر المان و فرانسه و انگلستان را به همدیگر متصل کنند. آنان روی جذب انجمن عدالت (league of just) متمرکز شدند. این انجمن را جمعی از مهاجران مخفی و چپ‌المانی در لندن تأسیس کرده بودند. افرادی که با بلانکیسم و اتویسیسم مرز بسته و به جنبش کارگری - از جمله چارتریس - سمت گرفته بودند. پیوند پیشینی انگلس با چارتریست‌های انگلیسی این ارتباط را آسان می‌کرد. در این دوران تلاش آنان برای جذب پرودون ناکام ماند و مارکس در پلمیکی جانانه (فقر فلسفه، ۴۷-۱۸۴۶) پنبه تئوری‌های پرودون (فلسفه فقر) را زد. **پرودون افزایش دستمزدها را به سود افزایش قیمت‌ها و در نتیجه کمپایی کالا و فقر فرودستان می‌دانست.** مارکس در نقد خود به پرودون از تحلیل‌های انگلس درباره دستمزدها بهره برد و مندولوژی تئوری پرودون را در هم شکست. مارکس با اشاره به این که **مبارزات دستمزدهی نه تنها منجر به افزایش قیمت‌ها نشده، بلکه به گسترش تولید نیز انجامیده است** - چرا که سرمایه‌داران مجبورند ابزار تولید را نوسازی کنند - علیه نظرات پرودون استدلال‌های عینی را به میان گذاشت. در این جا مارکس بر ضرورت نقش مبارزات اتحادیه‌ی در پیشبرد اهداف صنفی و طبقاتی کارگران پای فشرد:

«صنعت بزرگ تعداد زیادی از مردمی که همدیگر را نمی‌شناسند، در یک مکان متمرکز می‌کند. رقابت بین کارگران منافع آنان را شکننده می‌سازد اما حفظ دستمزدها نفع مشترکی علیه کارفرمایان است. به همین سبب نیز مبارزه برای دستمزد، کارگران را پیرامون یک تفکر و هدف مشترک متحد و مقاوم می‌کند.» (Marx, 1847:210)

بسط مبارزات اتحادیه‌ی تا شکل‌بندی طبقه کارگر از **طبقه در خود به طبقه‌ای برای خود** در همین اثر مارکس به درستی مورد

توجه قرار گرفته است:

«اگرچه نخستین آماج مقاومت صرفاً حفظ دستمزدها بود اما همان گونه که سرمایه‌داران برای حفظ منافع خود متحد می‌شوند و اتحادیه تشکیل می‌دهند، کارگران نیز در روند مبارزه از انزوا بیرون می‌آیند و به صورت گروه‌های متشکل دست به مقاومت علیه سرمایه می‌زنند. در جریان این مبارزه مستمر و پی‌گیرانه - که شکل یک جنگ داخلی واقعی است - اتحادیه‌ها به تدریج خصلتی سیاسی به خود می‌گیرند. و زمانی که طبقه‌ای برای خود ساخته شد، کارگران می‌توانند از منافع همه‌جانبه طبقاتی خود دفاع کنند.» (Ibid, P.210-211)

آنچه که انگلس در طرح اجمالی "مدرسه جنگ" خوانده بود، در قالب‌بندی مارکس تمرینی برای خلع ید بورژوازی از عرصه قدرت سیاسی تلقی و تفسیر شد.

در اواخر سال ۱۸۴۷ و طی جنوری ۱۸۴۸، مارکس بر زمینه دست نوشته "اصول کمونیسم" انگلس، مانیفست کمونیست را تدوین کرد. مانیفست در آستانه انقلاب‌های گسترده بورژوائی اروپا نوشته شد و تحلیل جامعی از توسعه سرمایه‌داری و مناسبات بورژوازی - پرولتاریا بر مبنای مبارزه طبقاتی به دست داد.

در عین حال، مارکس پس از تکمیل اثر مهم "ایدئولوژی المانی" و در پرتو همین اندیشه به بررسی اشکال داد و ستد اجتماعی پرداخت و به اتفاق انگلس طرح تازه و مدونی در خصوص تعلیل بحران‌های اقتصادی سیاسی در انداخت و از "تاریخ قیام نیروهای مولد مدرن علیه شرایط تولیدی مدرن" سخن گفت. در این اثر اشاره به ادواری بودن بحران - که پیش‌تر از سوی انگلس مورد توجه قرار گرفته بود - با دقتی خاص تئوریزه شد:

«کافی است به بحران‌های تجاری اشاره شود که به محض برگشت ادواری‌شان به شکلی تهدید آمیزتر از گذشته جامعه بورژوائی را در معرض نابودی قرار می‌دهند. در این بحران‌ها یک اپیدمی به وجود می‌آید که در تمام تاریخ گذشته به نظر مسخره می‌آمد: اپیدمی اضافه تولید. در چنین شرایطی تمدن بیش از حد وجود دارد، وسایل بیش از حد، صنعت بیش از حد، تجارت بیش از حد... اما اوضاع جامعه بورژوائی بیش از حد تنگ است. آن قدر تنگ که نمی‌تواند ثروتی را که [به پشتوانه نیروی کار] به وجود آورده است در برگیرد.»

(Marx and Engels, 1976: 489-490)

اگرچه مارکس و انگلس درباره مکانیسمی که به مراتب فراتر از "فروپاشی تجاری" بود و فروپاشی نظام تولید سرمایه‌داری را فرا می‌گرفت، هرگز تبیین مستقلی ارائه ندادند و چپستی به هم خوردن تعادل نیروهای مولد را روشن نکردند، ولی آنان به وضوح نحوه برخورد بورژوازی با این به هم خوردن کنترل را ترسیم کردند:

«بورژوازی برای برخورد با بحران اضافه تولید از یکسو به از بین بردن اجباری انبوهی از نیروهای مولد دست می‌زند و از سوی دیگر در صدد تسخیر بازارهای جدید و بهرهمندی کامل‌تر از بازارهای قدیمی بر می‌آید.» (Ibid, P.409)

بخش عمده تفسیر مارکس و انگلس از چگونگی برخورد طبقه کارگر با این بحران‌ها را همان روند جاری مبارزات جنبش کارگری چارنیستی انگلستان شکل می‌دهد و در مجموع متأثر از آلترناتیوی است که بر مبنای مبارزه بر اساس افزایش دستمزدها پیرامون تشکیل‌های اتحادیه‌نی صورت می‌بندد:

«رقابت روزافزون بین بورژواها و بحران تجاری ناشی از آن، دستمزد کارگران را دچار نوسان می‌کند. برخوردهای متواتر بین کارگران منفرد و بورژواهای منفرد بیش از پیش خصلت برخورد میان دو طبقه را به خود می‌گیرد. در این زمان کارگران به ائتلاف‌های اتحادیه‌نی روی می‌آورند و برای افزایش نرخ دستمزدشان با بورژوازی درگیر می‌شوند.» (Ibid, PP.492-)

(499)

بعد از تحریر

۱. گمان می‌زنم تکه‌هایی از درآمد این مقاله، به ویژه آن جا که از سرنوشت مشابه کموناردهای فراری و چپ سکتی فسیل و گسیخته از مبارزه عینی طبقه‌ی کارگر سخن می‌گوید و شرح آن را به آینده حواله می‌دهد... به مزاج افراد و محفل‌هایی که خود را مصداق این قیاس می‌بینند، تلخ خواهد افتاد. مهم نیست. همه می‌دانند که در متن سیاه‌ترین استبداد تزاری، سوسیال دموکراسی روسیه نه فقط فعال کارگری صادر نمی‌کرد بل که بخش مؤثری از رهبری بلشویک‌ها در داخل کشور مبارزه می‌کردند.
۲. در عصر ارتباطات که فلان فعال جنبش اشغال وال استریت از اروپای غربی برای رضا شهبانی نامه همدردی می‌نویسد، نمی‌توان پشت شعار "کارگران جهان متحد شوید" پنهان شد و کف مبارزه در پتروشیمی ماهشهر و ذوب آهن را به حریف و انهاد و برای اعضای غایب ت.ژ.ث و سود روضه‌های بدیهی خواند. اتحاد طبقه کارگر جهانی مستلزم تلاش برای ایجاد وحدت طبقاتی در میان کارگران داخل است.
۳. اگر چه سوسیالیسم اردوگاهی برآمده از تئوری "سوسیالیسم در یک کشور" شکست خورده است اما برای استقرار سوسیالیسم در سطح منطقه و جهان لاجرم باید از پیروزی سوسیالیسم در یک کشور آغاز کرد. بله. پیروزی سوسیالیسم در یک کشور ممکن است اما.....
۴. فهم این نکته که جمع کنیری از فعالان چپ ناگزیر ز هراب تلخ تبعید اجباری را می‌چسند، آسان است. کما این که درک شرح حال "مبارزان مهاجر فیس بوکی" نیز چندان دشوار نیست!

منابع و مأخذ

- فراگوزلو. محمد (۱۳۸۸) *بحران، نقد اقتصاد سیاسی نئولیبرال*، تهران: موسسه انتشاراتی نگاه.

- Engels. F (1843) *Outline of critique of Political Economy* in Marx & Engels collected works. Vol.III .1843-44, New York: International Publishers.
- Marx and Engels (1976) *The German Ideology* in Marx & Engels collected works, Vol.5. 1845 – 1848. New York: International Publishers.
- Marx. K (1847) *The Poverty of Philosophy*, in Marx & Engels collected works, Vol.6.1845 – 1846, New York: International Publishers. 1976.

پی‌نوشت:

1.Harvey.David (2010) *The Enigma of capital: And the crises of capitalism*, published by profile Books [march 2010]

کتاب معتبر "چرا مارکس حق داشت" از سوی نشریه نئی آنلاین ترجمه شده و به تدریج در حال انتشار است.